



معارضه و تحدی با قرآن کریم در تاریخ

یعقوب کاژی

yaghoobkaji@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی مفهوم «تحدی و معارضه در قرآن کریم» به عنوان یکی از مباحث اساسی اعجاز قرآن می‌پردازد و با رویکردی تحلیلی - انتقادی، نمونه‌هایی از تلاش‌های تاریخی برای معارضه با قرآن را واکاوی می‌کند. در این راستا، ادعاهای افرادی چون مسیلمه و طلحه بن خویلد و نیز آنچه به برخی ادیبان و شاعران مانند ابن مقفع، ابوالعلاء معری و متنبی نسبت داده شده، در پرتو نقد بلاغیان و ادیبان بزرگ چون عبدالقاهر جرجانی، باقلانی و جاحظ بررسی می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این تلاش‌ها، علی‌رغم تفاوت‌های زمانی و انگیزه‌های گوناگون، هدف از آنها معارضه بوده است و اینکه عرب‌های قبل از اسلام قطع به یقین این مفهوم را درک کرده‌اند ولی این نمونه‌ها هرگز نتوانسته‌اند به سطح نظم، انسجام معنایی و تأثیرگذاری بلاغی قرآن نزدیک شوند و در بسیاری موارد، ضعف ساختاری و فقر معنایی آن‌ها در مقایسه با اسلوب قرآنی آشکار گردیده است. همچنین واکنش قریش به تحدی قرآن و روی آوردن آنان به اتهام‌هایی چون سحر و افتراء، به جای اقدام عملی به معارضه، نشانه‌ای روشن از ناتوانی آنان در برابر این کتاب است. نتیجه آنکه تحدی قرآن، افزون بر بُعد اعتقادی، دارای پشتوانه‌ای بلاغی و تاریخی است که زمینه را برای ورود به بحث خصایص زبان قرآنی و علل امتیاز ساختاری و معنایی آن فراهم می‌سازد.

واژگان کلیدی: اعجاز قرآن، تحدی، معارضه، شعر عربی، نظم قرآن.

مقدمه

مسئله «تحدی و معارضه قرآن» از بنیادی‌ترین مباحث در مقدمه‌ی اعجاز قرآن کریم به شمار می‌رود. قرآن در آیات متعددی، مخاطبان خود را - اعم از عرب و غیرعرب، انس و جن - به آوردن همانندی برای خود یا حتی سوره‌ای همانند آن فراخوانده است. این تحدی در بستر تاریخی‌ای مطرح شد که عرب جاهلی به اوج فصاحت، بلاغت و مهارت‌های بیانی در شعر و خطابه دست یافته بود و فرهنگ مفاضله‌ی ادبی و نقد بلاغی در میان آنان امری رایج و نهادینه به شمار می‌رفت. از این رو، تحدی قرآن در چنین فضایی نه صرفاً یک دعوت بلاغی، بلکه یک چالش معرفتی و تمدنی بود که مشروعیت ادبی و زبانی مخالفان را به چالش می‌کشید.

در طول تاریخ اسلام، افراد و گروه‌هایی کوشیده‌اند با قرآن معارضه کنند و متونی را به عنوان بدیل یا همانند قرآن عرضه نمایند؛



از مدعیان نبوت در صدر اسلام، همچون مسیلمه ی و طلحه بن خویلد، تا برخی ادیبان و متفکران که به آنان نسبت مجازاً قرآن داده شده است. با این حال، داوری نقادان بزرگ بلاغت و ادب عربی - مانند جاحظ، باقلانی، عبدالقاهر جرجانی، رافعی و دیگران - نشان می‌دهد که این تلاش‌ها نه تنها به مرتبه‌ی بلاغت قرآنی نزدیک نشده، بلکه خود گواهی بر ناتوانی بشر از معارضه با نظم یگانه و بیان ویژه‌ی قرآن بوده است. این مقاله در پی آن است که با تکیه بر تحلیل مفهوم معارضه و تحدی و بررسی نمونه‌های تاریخی تلاش برای معارضه با قرآن، ابعاد بلاغی و اعجازی این تحدی را واکاوی کند.

طرح مسأله

با وجود تصریح قرآن کریم به تحدی عام و دائمی و با وجود ناکامی تاریخی معارضان در ارائه‌ی متنی هم‌تراز قرآن، در دوران معاصر شبهاتی درباره‌ی امکان یا عدم امکان معارضه با قرآن مطرح شده است. برخی با استناد به پیشرفت‌های زبانی، ادبی و نظریه‌های جدید زبان‌شناسی، به گونه‌ای ضمنی یا صریح، اعجاز بیانی قرآن را مورد تردید قرار می‌دهند یا تحدی قرآنی را امری وابسته به بافت تاریخی عصر نزول می‌دانند. در مقابل، سنت بلاغی اسلامی بر این نکته تأکید دارد که تحدی قرآن نه مقطعی، بلکه مستمر و فرازمانی است و شکست معارضان در گذشته، حجتی تاریخی بر امتناع معارضه در همه‌ی اعصار به شمار می‌آید. و این پژوهش به این پرسش پاسخ می‌دهد که؛ آیا با توجه به زمینه‌ی تاریخی تحدی قرآن و نمونه‌های متعدد تلاش برای معارضه، می‌توان تحدی قرآنی را پدیده‌ای محدود به عصر فصاحت عربی دانست، یا آنکه این تحدی ماهیتی فراتاریخی دارد و ناتوانی بشر از معارضه با قرآن، ناظر به ساختار خاص زبان قرآنی و نظم بیانی آن است؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این پژوهش از چند جهت قابل تبیین است:

- ۱- بازخوانی مفهوم تحدی و بررسی ناکامی تاریخی معارضان، می‌تواند پاسخی روشنمند به تردیدهای جدید درباره‌ی اعجاز قرآن باشد.
- ۲- پاسخ به این گفته که قبل از اسلام عربها با مفهوم مفاضله و معارضه آشنا نبودند و یا اینکه زبانشان در حدی نبوده که توانایی معارضه داشته باشند.

اهداف پژوهش

- تبیین مفهومی «معارضه» و «تحدی» در زبان و بلاغت عربی.
- بررسی زمینه‌ی تاریخی تحدی قرآن در بستر فرهنگ ادبی عرب جاهلی.
- فراهم کردن چارچوبی نظری برای فهم فراتاریخی بودن تحدی قرآن.



پرسش‌های پژوهش

- آیا ناکامی معارضان در معارضه با قرآن صرفاً معلول شرایط اجتماعی و سیاسی بوده یا ریشه در ساختار زبانی و بلاغی قرآن دارد؟
- تحدی قرآن چه نسبتی با نظریه‌ی اعجاز دارد؟

فرضیه‌های پژوهش

- تحدی قرآن بر پایه‌ی ساختاری زبانی - بلاغی شکل گرفته که فراتر از توان بشر برای تولید نظمی هم تراز است.
- ناکامی تاریخی معارضان نه پدیده‌ای تصادفی یا سیاسی، بلکه نشانه‌ای از امتناع ذاتی معارضه با قرآن است.
- جهانی‌بودن تحدی قرآن مبتنی بر ماهیت فرازمانی زبان قرآنی و تأثیرگذاری بلاغی آن است.

روش تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای انجام می‌شود. داده‌ها از متون کلاسیک بلاغت و اعجاز قرآن (مانند آثار جاحظ، باقلانی، عبدالقاهر جرجانی، رافعی، سیوطی و ابن عاشور) و نیز گزارش‌های تاریخی مربوط به تلاش‌های معارضه استخراج و سپس به صورت تحلیلی بررسی می‌شوند.

معارضه و تحدی

«معارضه» از باب مفاعله دلالت بر مشارکت و تقابل دو طرف دارد؛ به این معنا که کاری در برابر کار دیگری انجام گیرد. دهخدا می‌گوید: -معارضه به مثل؛ مانند گفتار و یا کردار کسی گفتن و یا کردن. (ناظم الاطباء).^۱

ابن منظور تصریح می‌کند: عَارَضْتُ بِمِثْلِ مَا صَنَعَ یعنی با او همان کردم که او با من کرد، و از همین معنا واژه‌ی معارضه گرفته شده است. و گفته می‌شود: عَرَضْتُ عَرَضَ فُلَانٍ؛ یعنی راه و جهت او را در پیش گرفتیم. و نیز: عَرَضْتُ عَرَضَ هَذَا الشَّيْءِ؛ یعنی خود را به زحمت انداختم و وارد آن کار شدم. و عَارَضَ فُلَانٌ عَرَضِي؛ یعنی با من رویاروی شد و در حسب و منزلت با من هم‌تراز گردید.^۲

معنای تحدی

این کلمه در عربی از ریشه حدی هست در عربی «گفته می‌شود فلانٌ یتحدی فلاناً؛ یعنی با او هم‌وردی می‌کند و در پی غلبه بر اوست. و گفته می‌شود: أَنَا حُدِّيَاك بِهَذَا الْأَمْرِ؛ یعنی در این کار به مبارزه بطلبم، پیش آی و با من رویاروی شو.^۳

1.. <https://vajehyab.com/>

۲. العین، ج ۱، ص ۲۷۲

۳. العین، ج ۱، ص ۲۷۲



معارضه قبل از نزول قرآن در میان عرب

آیا عرب جاهلی با مقایسه و برتری سنجی میان سخنان و شاعران آشنا بودند؟ اگر آنان اساساً قدرت تشخیص برتری کلام بر کلام را نداشتند، تحدی قرآن معنایی نداشت؛ چنان که کسی دانای زبان عربی را به مقابله با کسی فراخواند که عربی و آداب آن را نمی‌داند. از این رو، برای پاسخ به این سؤال به متون لغوی و ادبی مراجعه می‌کنیم تا نمونه‌هایی از معارضه‌ی جاهلیان در شعر و خطابه و مانند آن را ببینیم و روشن شود که آنان در این میدان مهارت داشتند یا نه. مصطفی رافعی در این مورد می‌نویسد: از عادت‌های آنان این بود که در مشاعره و معارضه با قصیده و خطابه یکدیگر را به مبارزه می‌طلبیدند؛ از آن رو که به نیروی طبع خود اعتماد داشتند و این شیوه را از مفاخر خویش می‌شمردند که بدان فخر می‌فروختند و آوازه‌ی نیک و بلندی کلمه برایشان پدید می‌آمد. این خصلت در سرشت آنان نهادینه شده بود و در بازارها و مجامع خود، مواقف و محافلی برای این کار داشتند.^۱

عرب‌ها از نقاط گوناگون به بازار عکاظ می‌آمدند، شعر می‌خواندند و یکدیگر را بر دیگری برتری می‌دادند. از جمله، ماجرای که اصمعی درباره‌ی داوری میان امرؤ القیس - که به نظر جمهور اشعر الشعراء به شمار می‌رود - و علقمه نقل کرده است: هنگامی که امرؤ القیس از منذر بن ماء السماء گریخت و در میان قبیله‌ی طیّ پناه گرفت، با زنی از آنان به نام «مَ جُنْدُب» ازدواج کرد.

روزی علقمه بن عبده مهمان او شد و سخن از شعر به میان آمد. امرؤ القیس گفت: «من از تو شاعرترم»، و علقمه گفت: «بلکه من شاعرترم». پس نزد امّ جندب داوری بردند. او گفت: هر دو، شعری در وصف اسب بر یک روی بسرایید. امرؤ القیس گفت:

«خَلِيلِي مَرَّ بِى عَلَى أُمِّ جَنْدَب ... لِنَقْضِي حَاجَاتِ الْفَوَادِ الْمَعْدَبِ»
و علقمه گفت:

«ذَهَبْتُ مِنَ الْمَجْرَانِ فِي كُلِّ مَذْهَب ... وَلَمْ يَكْ حَقًّا كُلُّ هَذَا التَّجَنَّبِ»

آن دو شعر خود را برای او خواندند. امّ جندب به امرؤ القیس گفت: علقمه از تو شاعرتر است. امرؤ القیس پرسید: چگونه؟ گفت: زیرا تو گفتی:

«فَلِلْسَوِّطِ أَهْوَبُ وَلِلْسَاقِ دُرَّةٌ ... وَلِلزَّجْرِ مِنْهُ وَقْعٌ أَهْوَجُ مُنْعَبِ»

یعنی اسبت را با تازیانه و ساق پا به زحمت انداختی و رنجاندی؛

اما علقمه گفت: «فَأَدْرَكَهُنَّ ثَانِيًا مِنْ عَنَانِهِ ... يَمَرُّ كَمَرِّ الرَّاحِ الْمَتَحَلِّبِ» یعنی شکار خود را در حالی درک کرد که مهار اسب در دست داشت؛ بی‌آنکه با تازیانه بزند یا با ساق پا بیازارد یا تازیانه را بر او براند.^۲

و این در حقیقت نشان دهنده‌ی وجود این مفهوم در بین عرب در قدیم الایام است. شاهد دیگر گفتگوی میان حسان

۱. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية ص ۱۱۷

۲. خزانه الأدب ولب لباب لسان العرب بغدادی، ج ۳، ص ۲۸۳



بن ثابت و نابغه‌ی دُبیانی است که صحنه‌ای روشن از نقد شعر در روزگار کهن است و نشان می‌دهد که عرب‌ها در نقد، مفاضله و معارضه مهارت داشتند. ابوالفرج اصفهانی روایت می‌کند: که نابغه دُبیانی داور شعر بود و در بازار عکاظ خیمه‌ای از پوست برای او می‌زدند تا شاعران نزد ایشان گرد آیند. یک روز حسان بن ثابت، اعشی و سپس خنساء نزد او آمدند و هر یک شعر خود را سرودند. نابغه پس از شنیدن اشعار، به خنساء گفت: اگر اعشی پیش از تو شعر نخوانده بود، تو را شاعرترین مردم اعلام می‌کردم؛ بلکه شاعرتر از همه‌ی زنان هستی. خنساء گفت: و از همه‌ی مردان نیز! سپس حسان مدعی شد که از هر دو شاعرتر است و ابیاتی در فخر قوم خود خواند.

لَنَا الْجَفْنَاتُ الْغُرُّ يَلْمَعْنَ بِالضُّحَى... وَأَسِيفُنَا يَقْطُرْنَ مِنْ نَجْدَةِ دِمَا

وَلَدَنَا بَنِي الْعَنْقَاءِ وَابْنِي مُحَرِّقٍ... فَأَكْرِمَ بِنَا خَالًا وَأَكْرِمَ بِنَا إِبْنَمَا

نابغه در نقد او گفت: تو شاعری، چرا که شمار «جفان» را اندک آوردی و به کسانی که زاده‌ای فخر کردی نه به آنان که تو را زاده‌اند. در روایت دیگر، نابغه نکته‌های بلاغی دقیقی یادآور شد: گفت اگر به جای «الجففات» می‌گفتی «الجفان» دلالت بر کثرت بیشتر داشت؛ و اگر به جای «یلمعن فی الضحی» می‌گفتی «یبرقن بالدجی» در مدح رساتر بود، زیرا مهمان شبانه بیشتر است؛ و اگر به جای «یقطرن» می‌گفتی «یجرین» دلالت بر خون‌ریزی بیشتر داشت. حسان از این داوری درهم شکست و بازگشت.^۱

نقد نابغه‌ی دُبیانی بر شعر حسان بن ثابت به‌خوبی نشان می‌دهد که عرب‌ها در علم مفاضله‌ی شعری و دقایق بلاغی تبخّر داشتند: از ظرافت‌های دلالت کثرت در الفاظ، تا تناسب زمان ضیافت با مدح، و حتی ایحاء‌های کمی افعال در تصویرسازی. این همه گواه آن است که فرهنگ نقد، مقایسه و معارضه در میان عرب پیش از نزول قرآن امری شناخته‌شده و ریشه‌دار بوده است.

معارضه‌ی قرآن با مشرکان (تحدّی قرآن)

تحدّی قرآن کریم عبارت است از فراخواندن انسان‌ها و جَنّیان به آوردنِ همانند قرآن، یا دست‌کم سوره‌ای همانند آن؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ این تحدّی در آغاز، به سبب مهارت عرب در فصاحت و بلاغت، متوجّه عرب عصر نزول بود؛ چنان‌که نمونه‌ی نقد نابغه‌ی دُبیانی بر شعر حسان بن ثابت نشان‌دهنده‌ی توانایی عرب در مفاضله‌ی ادبی است. اما با گسترش اسلام، دامنه‌ی تحدّی همگانی شد و همه‌ی انسان‌ها - عرب و عجم - را در همه‌ی اعصار دربر گرفت.

روشن است که قرآن، تمام بشریت را به مبارزه طلبیده است، نه تنها عرب. اگر کسی بگوید: چون عرب از معارضه با قرآن عاجز ماند، دیگران به طریق اولی عاجز خواهند بود، این سخن از آن جهت قابل مناقشه است که در میان غیرعرب نیز فصیحان و ادیبانی بزرگ پدید آمده‌اند؛ مانند سیبویه، بنیان‌گذار علم نحو، و ابن منظور، صاحب لسان العرب، و نیز شاعرانی چون بشّار بن بُرد و ابونواس که ایرانی تبار بودند. با این همه، تحدّی در آغاز متوجّه عرب بود؛ زیرا آنان در هنگام نزول قرآن، اهل زبان



بودند، سپس با انتشار اسلام، همگان را دربر گرفت و این تحدّی تا امروز برقرار است و تا قیام قیامت باقی خواهد ماند. ولی این که قرآن به چه شیوه‌ای اهل زبان را به همانند آوری طلبیده بسی جای تأمل است.

ما با تأمل در قرآن درمی‌یابیم که تحدّی در چند مرحله مطرح شده است: نخست فرموده است: ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ﴾؛ و چون ناتوان ماندند، فرمود: ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ﴾؛ و چون باز هم عاجز شدند، فرمود: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾؛ و چون از این نیز درماندند، شکست آنان را ثبت کرد و اعجاز قرآن را آشکار ساخت: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱.

از آیاتی که در این باب بیش از همه درخور تأمل است، جمله‌ی ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا﴾ است؛ به‌ویژه به کارگیری «لَنْ» که نفی تابیدی است. به تعبیر رافعی: «بدین‌سان، به‌طور قطعی اعلام کرد که هرگز نخواهند توانست؛ و این سخنی است که جز از سوی خدا ممکن نیست، و هیچ کس این توانایی را ندارد که چنین بگوید. آنان این کلام را شنیدند، در دل‌هایشان جای گرفت و بر زبان‌ها جاری شد و دانستند که این نفی، نفی ابدی است و آنان را تا پایان زمان عاجز می‌شمارد^۲.

زیرا اگر طرف مقابل می‌توانست همانند آنچه پیامبر آورده است بیاورد، حجت پیامبر باطل می‌شد و ادعای او که این امر خارق عادت دلیل صدق و نشانه‌ی بعثت الهی اوست، پذیرفته نمی‌گشت^۳. زیرا معنای تحدّی خود، مستلزم چنین امری است که شخصی کسی دیگر را به ادعایی که دارد بخواند. و علاوه بر این «تحدّی شرط اساسی در معجزه است برای اثبات عجز منکران و اقامه‌ی حجت بر آنان؛ زیرا اگر معجزه با تحدّی همراه نباشد، به‌عنوان دلیل و برهان برجسته نمی‌شود^۴. و این امر در همه ادیان وجود داشته است

ممکن است سوال مطرح شود که آیا معجزات انبیاء، به ویژه قرآن، فراتر از توانایی‌های مردم (در همان عصر) آ بوده و آیا چنین ویژگی‌ای در کتب آسمانی دیگر وجود دارد؟

نخست، قرآن معجزه‌ای عقلی و جاودانه در مقایسه با معجزات حسی پیامبران قبل از خود و از بدیهیات و امور معقول این است که هر پیامبری با معجزه‌ای فرستاده شود، که با آنچه قومش در آن مهارت داشته‌اند تناسب داشته باشد، تا دلیلی واضح بر صدق نبوتش و تأییدی بر رسالتش از سوی خداوند متعال باشد. برای مثال، موسی(ع) به سوی قومی آمد که در سحر برتری داشتند؛ پس عصایش سحر آنان را باطل ساخت، چنان‌که خداوند متعال فرموده: ﴿فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (اعراف: ۱۰۷). همچنین عیسی(ع) به سوی بنی‌اسرائیل فرستاده شد که در پزشکی مهارت داشتند؛ پس برای آنان کاری آورد که از انجامش عاجز ماندند؛ مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را به اذن خدا شفا داد: ﴿وَأَخْيَ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۴۹).

اما عرب‌ها که در فصاحت و بلاغت، در شعر و نثر و خطابه و سجع، به اوج رسیده بودند، پیامبر(ص) قرآن کریم را برای

۱. الإصَابَةُ فِي تَمْيِيزِ الصَّحَابَةِ، ج ۱، ص ۴۵

۲. إعجاز القرآن والبلاغة النبویة، ص ۱۱۸

۳. مباحث فی إعجاز القرآن، ص ۲۰

۴. همان ص ۲۰



آنان آورد؛ که معجزه‌های زبانی و بلاغی بی‌همتاست. قرآن صرفاً سخنی مشابه آنچه از «ارجاز» یا «مسجعات» یا قصاید می‌شناختند نبود؛ بلکه با نظمی زبانی منحصر به فرد آمد که هر آنچه را مخیله‌های آنان پدید آورده بود به مبارزه طلبید؛ چنان که خداوند متعال فرموده: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» (اسراء: ۸۸). با آنکه آنان از آشناترین مردم به شعر و دیگر انواع وسائل ادبی بودند. گواه سخن ما در اینجا، آنچه ولید بن مغیره – از بزرگان و فصیح‌ترین افراد قریش – هنگام بازگشت از نزد رسول الله (ص) گفت، می‌باشد. به او گفتند: «چه خبر است ای ابوالولید؟ گفت: خبر این است که به خداوند سوگند سخنی شنیدم که هرگز ماندش را نشنیده بودم. به خداوند سوگند که نه شعر است، نه سحر و نه کهنات است»^۱.

گفتیم که معجزات، از جنس همان چیزی است که قوم در آن مهارت داشته‌اند. اما تفاوت بین قرآن و سایر معجزات چیست؟ می‌گوییم که قرآن با سه ویژگی بنیادین از معجزات انبیای پیشین متمایز می‌شود قرآن معجزه‌ای عقلی و جاودانه است، برخلاف معجزات حسی که محدود به کسانی بود که شاهد آن بودند. معجزات موسی، عیسی و ابراهیم (ع)، مانند شکافته شدن دریا، یا زنده کردن مردگان، یا تبدیل آتش به سرما و سلامتی – چنان که خداوند فرموده: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (انبیاء: ۶۹) – دلیلی مستقیم برای معاصرانشان بود؛ اما برای آیندگان، اخباری شد که ممکن است به آن ایمان بیاورند یا انکارش کنند. اما قرآن باقی است و در طول اعصار، عقل‌ها را به مبارزه می‌طلبد و دلیلی زنده بر صدق پیامبر (ص) باقی می‌ماند؛ همان‌گونه که در آیه تحدی آمده: «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» (بقره: ۲۳)

و محمد بن عبدالله به سوی قومی آمد که اوج فصاحت و بلاغت را در اختیار داشتند و قرآن را به عنوان معجزه‌ای آورد که در هیچ قالبی از قالب‌های شناخته شده ادبی آنان – نه شعر، نه نثر، نه خطابه و نه سجع – نمی‌گنجید. این کتاب، خود به تنهایی هم معجزه‌ای بی‌همتا بود و هم برنامه‌ای کامل برای هدایت بشر، در حالی که در ادیان پیشین، کتاب آسمانی غالباً نقش شریعت را داشت و معجزه امری جداگانه بود. علاوه بر این، چالش قرآن محدود به یک قوم یا زمان خاص نیست، بلکه دعوتی جهانی است که همه انسان‌ها و حتی جنیان را به مبارزه‌طلبی فرا می‌خواند. ساختار زبانی آن چنان بدیع و نو بود که حتی فصحای عرب را به حیرت واداشت و آن را نه شعر دانستند، نه سحر و نه کاهنی؛ بلکه سخنی یافتند که از هر چه می‌شناختند برتر و متفاوت بود.^۲

و در حقیقت پیامبر با همین معجزه از سایر مردم مشخص و جدا می‌شود و طبیعتاً اگر معجزه‌ای در کار نباشد، بعثت پیامبر نیز معنا ندارد؛ زیرا پیامبر از دروغ‌گو تنهابه چهره یا صرف ادعا باز شناخته نمی‌شود، بلکه نیازمند برهانی که صدق او را اثبات کند.^۳

و با توجه به آنکه عرب در شعر و خطابه به نهایت مهارت رسیده و در فصاحت به اوج توان خود دست یافته بود، پیامبر آنان را به مبارزه طلبید. حقیقتاً هم عرب در عصر نزول قرآن، به بالاترین حد تهذیب زبان، کمال فطرت و دقت حسّ بیانی

۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۶۲

۲. (تفسیر التحرير و التنوير ابن عاشور، جلد ۱، صفحه ۱۲۰)

۳. إعجاز القرآن، ص ۲۵۱



رسیده بود؛ تا آنجا که گویی در بلاغت کلمه و فصاحت بیان، یک قبیله‌ی واحد شده بودند. با وجود پراکندگی دیار و دشمنی‌ها و اختلاف‌های قبیله‌ای، در دعوت‌های بلاغی به سرعت گرد می‌آمدند؛ زیرا کلام، هم انگیزه‌ی دشمنی آنان بود و هم مایه‌ی مفاخره‌ی ایشان محسوب می‌شد.^۱

در این تحدّی که در اوج توان بلاغی عرب رخ داد، حکمتی نهفته بود: قرآن در آیات بسیار آنان را به آوردن همانند خود یا بخشی از آن فراخواند و این کار را چنان سامان داد که گویی قضیه‌ای از منطق تاریخ است؛ زیرا حکمت این تحدّی آن است که تاریخ در هر عصر گواهی دهد که عرب - با آنکه خطیبان سخت‌کوش و فصیح‌اللسان مانند قیس بن ساعده در میان آنان بود و در روزگاری می‌زیستند که زبانشان در بهترین وضعیت خود بود - از معارضه با قرآن عاجز ماندند. تا در آینده کسی از موالی یا عجم یا مدّعیان دروغین و غافلان نگوید که عرب توان آوردن همانند قرآن را داشت و قرآن معجزه نبود، بلکه تنها ناتوانان از آن عاجز شدند.^۲

این نکته پاسخی پیشینی به این شبهه است که «اگر قرآن در عصر فصاحت نازل می‌شد، حتماً معارضه می‌شد»؛ حال آنکه قرآن دقیقاً در اوج عصر فصاحت نازل شد و معارضه‌ای صورت نگرفت. از این‌رو، شگفت آن است که امروز کسانی - با اذعان به برتری بلاغت قدما - اعتراض‌هایی را مطرح می‌کنند که پیشینیان همان عصر فصاحت مطرح نکردند؛ این خود جای تأمل جدّی دارد.

عبدالقاهر جرجانی نیز بر همین معنا انگشت می‌نهد و می‌گوید: خردمندان هنگامی که از عجز عرب در معارضه با قرآن سخن می‌گویند، یادآور می‌شوند که پیامبر آنان را به مبارزه طلبید در حالی که در میانشان شاعران و خطیبان و کسانی بودند که به فصاحت زبان و مهارت در بیان و قوّت طبع و ذهن می‌بالیدند و صاحبان حکمت و فصل‌الخطاب بودند.^۳

اگر کسی بگوید: می‌پذیریم که عرب در نهایت فصاحت و بلاغت بود و پیامبر آنان را به آوردن همانند قرآن فراخواند، اما آنان نیازی به پاسخ به این تحدّی نمی‌دیدند؛ آیا چنین سخنی پذیرفتنی است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا اسلام دعوتی گذرا نبود، بلکه چالشی بنیادین بود که باورهای آنان را به لرزه انداخت، آرزوهایشان را باطل کرد، با سنت‌هایشان درافتاد و میانشان تفرقه افکند؛ تا آنجا که شب و روز در اندیشه‌ی راه‌های مقابله با آن بودند. سیوطی در این باره می‌گوید: آنان حریص‌ترین مردم در خاموش کردن نور اسلام و پنهان ساختن امر آن بودند؛ اگر توان معارضه با قرآن را داشتند، برای تقویت حجّت خود بدان روی می‌آوردند، اما به لجاجت و تمسخر پناه بردند؛ گاه گفتند ساحر است و گاه گفتند افسانه‌های پیشینیان است. این سرگردانی آنان را به جنگ کشاند؛ جنگی که به کشته‌شدن بزرگان‌شان و اسارت خانواده‌ها و از دست رفتن اموالشان انجامید، در حالی که پیامبر همچنان آنان را به آوردن یک سوره یا چند آیه فرا می‌خواند؛ امری که اگر ممکن بود، سریع‌تر و مؤثرتر از بذل جان و ترک وطن و هزینه‌کرد اموال، دعوت او را باطل می‌کرد.^۴

۱. إعجاز القرآن والبلاغة النبویة، ص ۱۱۵

۲. إعجاز القرآن والبلاغة النبویة، ص ۱۱۷

۳. دلائل الإعجاز، ص ۴۷۵

۴. معترك الأقران فی إعجاز القرآن، ج ۱، ص ۳



تا اینجا ویژگی اعجاز قرآن روشن می‌شود؛ اما برای زدودن باقی‌مانده‌ی تردیدها، شوقی ضیف به نقل از جاحظ توضیح می‌دهد: خداوند پیامبر را در زمانی برانگیخت که عرب بیشترین مهارت را در شعر و خطابه و استوارترین زبان و نیرومندترین توان داشت. پیامبر آنان را با حجت به توحید و تصدیق رسالت فراخواند. چون عذرهای بریده شد و شبهه‌ها زدوده گشت و آنچه مانع پذیرش بود تعصب و خودخواهی شد، به جنگ روی آوردند. در عین حال، پیامبر صبح و شام آنان را به معارضه با قرآن فرا می‌خواند؛ اگر دروغ‌گو است، تنها یک سوره یا چند آیه همانند آن بیاورند. هیچ خطیبی به این کار دست نزد و هیچ شاعری بدان طمع نکرد؛ و اگر طمع می‌کرد، خود را به تکلف می‌انداخت و این تکلف آشکار می‌شد و کسی می‌یافت که از آن دفاع کند. این واقعیت، عقل را به تایید عجز قوم رهنمون می‌سازد، با وجود کثرت سخن‌پردازان و شاعران و مهارت آنان در انواع نظم و نثر و سجع. محال است که همه‌ی اینان، با آن همه نیاز و انگیزه، بیست‌وسه سال در برابر چنین چالش آشکاری ناتوان بمانند.^۱

تلاش‌ها برای معارضه با قرآن

در طول تاریخ، افراد گوناگونی در دوره‌های مختلف - چه از میان عرب و چه غیرعرب - مدعی شدند که می‌توانند همانندی برای قرآن بیاورند و بدین‌سان به معارضه با آن برخاستند؛ اما این کوشش‌ها هرگز به مرتبه‌ی بلاغت و اعجاز قرآنی نرسید. این سخن ادعایی بی‌دلیل نیست؛ بلکه در ادامه، مستندات آن یاد خواهد شد. در اینجا به برخی نمونه‌های تاریخی از کسانی که کوشیدند با قرآن معارضه کنند و برجسته‌ترین تلاش‌های آنان اشاره می‌شود:

از نخستین معارضان پس از پیامبر که مدعی نبوت شد، مسیلمه بن حبیب است که به مسیلمه‌ی کذاب شهرت یافت. ابن قتیبه نقل می‌کند که مسیلمه در معارضه با قرآن می‌گفت: یا ضفدع نقی، کم تنقین، لا الماء تکدرین ولا الشراب تمنعین.^۲ جاحظ در الحیوان، ذیل بحث از قورباغه، می‌نویسد: نمی‌دانم چه چیز مسیلمه را به یاد کردن از قورباغه واداشت و چرا رأی او درباره‌ی آن چنین بد شد که - به زعم خود - آن را جزئی از قرآن نازل‌شده بر او قرار داد: «یا ضفدع بنت ضفدعین، نقی ما تنقین، نصفک فی الماء ونصفک فی الطین، لا الماء تکدرین، ولا الشراب تمنعین..» همه‌ی سخن او بر همین سیاق است: سست، مبتذل و بی‌مایه؛ نه استوار است و نه پیوسته، بلکه از حیث بافت پریشان و از حیث معنا مبتذل و مستهلک است.^۳

و اینکه گواهی جاحظ در حوزه‌ی ادب خود حجتی معتبر است و دل را آرام می‌کند. همچنین از تلاش قریش برای آماده‌شدن جهت معارضه با قرآن گزارش‌هایی نقل شده است. ابن رشیق قیروانی در این باره می‌گوید: قریش هنگامی که قصد معارضه با قرآن کردند، فصیحانشان با بهترین خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها و خلوت‌گزینی به تمرین پرداختند تا نهایت توان خود را به کار گیرند؛ اما چون آیه‌ی ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَفْلَعِي...﴾ را شنیدند، از آنچه در سر داشتند نومید شدند و دانستند که این سخن، کلام بشر نیست.^۴

۱. الفن ومذاهبه فی النثر العربی، ص ۴۴

۲. أعلام النبوة ماوردی، ص ۸۸

۳. نقل در: زکی مبارک، تاریخ آداب العرب، ج ۲، ص ۱۱۶

۴. العمدة فی محاسن الشعر وأدابه، ابن رشیق، ج ۱، ص ۲۱۱



روایات در این باب بسیار و نقدهای ادبی فراوان است. از جمله، به ابن مقفع - ادیب نامدار ایرانی - نسبت داده‌اند که مدتی به معارضة با قرآن پرداخت، سپس نوشته‌های خود را درید و از اظهار آن شرم کرد. رافعی نقل می‌کند که برخی چنین گفته‌اند؛ و می‌افزاید: اگر ابن مقفع از بصیرترین مردم به امتناع معارضة است، جز بدان سبب نیست که او خود از بلیغ‌ترین مردم بود^۱. رافعی این گزارش را به گونه‌ای ساده رد می‌کند؛ اما عبدالقاهر جرجانی با استدلالی دقیق‌تر پاسخ می‌دهد: اگر گروهی از جاهلان پندارند که متأخرانی چون جاحظ و همانندان او توان معارضة با قرآن داشته‌اند ولی از بیم، آن را پنهان کرده‌اند، لازمی این پندار آن است که آنان خود را از بلغای قریش و خطیبان نامدار عرب بلیغ‌تر بدانند؛ حال آنکه خود ایشان به قصور و فروتری خویش در برابر عرب معترف بوده‌اند. چگونه ممکن است کسانی به کاری دست یابند که عرب فصیح عصر نزول از آن عاجز مانده است^۲.

در میان شاعران نیز نام کسانی آمده است؛ از جمله ابوالطیب متنبی که در برهه‌ای از زندگی‌اش به ادعای نبوت متهم شد و سخنانی بدو نسبت داده‌اند. رافعی نمونه‌هایی از این دست را نقل می‌کند^۳. اگر چه درباره‌ی صحت تاریخی این انتساب‌ها تردیدهای جدی وجود دارد. بعید می‌نماید شاعری در تراز متنبی - با آگاهی از ناتوانی قریش و فصحای عرب در معارضة با قرآن - به چنین کاری پرداخته باشد.

از دیگر نام‌ها، طلحه بن خویلد اسدی است که مدعی نبوت شد، اما اساساً متنی به‌عنوان «قرآن» بدیل نیاورد؛ زیرا قوم او اهل فصاحت بودند و پیروی آنان بیش از آنکه بر پایه‌ی بلاغت باشد، بر عصبیت استوار بود^۴.

همچنین به ابوالعلاء معری نسبت داده‌اند که کتابی به نام *الفصول والغايات* در مجاراه سورده‌ها و آیات نوشته است و نمونه‌هایی از آن نقل شده است؛ اما این انتساب‌ها پشتوانه‌ی تاریخی استوار ندارد و بیشتر در نقل‌های ادبی آمده است^۵. در پایان، سخنی از ابن عاشور - به نقل از قاضی عیاض در *الشفاء* - سودمند است: پیامبر پیوسته مشرکان را به شدت سرزنش و توبیخ می‌کرد و آنان در برابر معارضة با قرآن واپس می‌نشستند و به تکذیب و نسبت سحر و افسانه‌های پیشینیان پناه می‌بردند. با آنکه آیه‌ی ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾ به صراحت ناتوانی آنان را اعلام کرده بود، هیچ‌گاه نتوانستند پاسخی بیاورند؛ و کوشش‌های سخیف کسانی چون مسیلمه، عجز همگانی آنان را آشکارتر ساخت. حتی ولید بن مغیره - از سران قریش - وقتی آیه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ را شنید، گفت: «به خدا سوگند، در این سخن حلاوتی است و بر آن طراوتی؛ پایش پر آب و بالایش پر بار، و این سخن بشر نیست^۶».

پس از مرور تلاش‌های تاریخی برای معارضة با قرآن - از مسیلمه و طلحه گرفته تا انتساب‌هایی به برخی ادیبان و شاعران - روشن می‌شود که هیچ‌یک تاب رویارویی با بلاغت قرآن و اثر ژرف آن را نداشته‌اند. هیچ‌کس نتوانست نظم یگانه‌ی آن

۱. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، ص ۱۲۴

۲. دلائل الإعجاز، ج ۱، ص ۶۰۰

۳. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، ص ۱۲۷

۴. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، ص ۱۲۲

۵. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية، ص ۱۲۸

۶. التحرير والتنوير، ج ۱، ص ۱۰۶



را، حتی با بهره‌گیری از توان بلاغی ادیبان و فصحا، همانندآوری کند.

تحدی در دوران معاصر

لازم است به این نکته روش‌شناختی توجه شود که همه‌ی آنچه در ادبیات انتقادی معاصر علیه قرآن مطرح می‌شود، لزوماً در قالب «معارضه» به معنای دقیق تحدی و هم‌آوردطلبی ادبی نیست. بسیاری از نقدها از حیث مبنا در امتداد همان نگرشی قرار می‌گیرند که وحیانی و معصوم بودن متن قرآن را نمی‌پذیرد و آن را متنی بشری و قابل خطا تلقی می‌کند. از این منظر، گرچه این قبیل نقدها به قصد آوردن متنی همانند قرآن صورت نمی‌گیرد، اما به لحاظ مبنایی «مقدمه‌ای برای معارضه» به شمار می‌آیند؛ زیرا نخستین گام در امکان‌پذیر دانستن معارضه با قرآن، انکار قدسیت و مصونیت ذاتی متن آن است. در ادامه، نمونه‌ای از این رویکرد انتقادی معاصر گزارش و بررسی می‌شود. نمونه چنین مواجهاتی را میتوان در کنش‌های بعضی از نواندیشان جستجو کرد که تلاش کرده‌اند تناقضات و ابهاماتی را در قرآن کریم بیابند و آن را مستمسک بشری بودن و خطاپیر بودن این کتاب قرار دهند. همچنین از جمله تلاش‌های دیگری که در دوره معاصر از سوی چه بسا بنگاه‌های تبلیغاتی و فرهنگی دشمنان اسلام انجام گرفته انتشار مجموعه‌ای به نام «فرقان» است که نویسندگان مدعی شده‌اند که توانسته‌اند به تحدی با قرآن برخیزند و نمونه‌ای همانند یا برتر از آن را بیاورند.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. الرافعی، مصطفی صادق بن عبد الرزاق بن سعید (۲۰۰۵م). اعجاز القرآن و البلاغة النبوية. بيروت: دار الكتاب العربي. چاپ هشتم.
۳. الباقلائی، ابوبکر محمد بن الطیب (۱۹۹۷م). اعجاز القرآن. مصر: دار المعارف. چاپ پنجم.
۴. ابو الفرج الاصفهانی (۲۰۰۹م). الأغانی. بيروت: دار الفكر.
۵. الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۹ق). أعلام النبوة. بيروت: دار و مكتبة الهلال. چاپ اول.
۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵ق). الإصابة فی تمييز الصحابة. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول.
۷. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۹۸۴م). التحرير و التنوير (۳۰ جلد). تونس: الدار التونسية للنشر.
۸. الرافعی، مصطفی صادق (۱۴۱۱ق). تاريخ آداب العرب (۳ جلد). بيروت: دار الكتاب العربي.
۹. شوقي ضيف، احمد (۱۴۲۶ق). الفن و مذهبیه فی النثر العربي. قاهره: دار المعارف. چاپ سیزدهم.
۱۰. الفراهیدی، خليل بن احمد (۲۰۰۷م). كتاب العين (۸ جلد). بيروت: دار و مكتبة الهلال.
۱۱. القیروانی الأزدي، ابن رشيق (۱۹۸۱م). العمدة فی محاسن الشعر و آدابه. بيروت: دار الجیل. چاپ پنجم.
۱۲. البغدادي، عبدالقادر بن عمر (۱۹۹۷م). خزانة الأدب و لبّ لباب لسان العرب. قاهره: مكتبة الخانجي. چاپ چهارم.
۱۳. الجرجاني، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۲۰۰۱م). دلائل الإعجاز فی علم المعانی. بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول.
۱۴. ابن هشام الحميري، عبدالملك بن هشام (۱۹۹۵م). السيرة النبوية (۲ جلد). قاهره: شركة الطباعة الفنية المتحدة.
۱۵. مسلم، مصطفی (۲۰۰۵م). مباحث فی إعجاز القرآن. دمشق: دار القلم. چاپ سوم.
۱۶. السيوطی، جلال الدين عبدالرحمن (۱۹۸۸م). معترك الأقران فی إعجاز القرآن (۳ جلد). بيروت: دار الكتب العلمية. چاپ اول.